

فارس تا ایام مرگ فخرالدین احمد فرزند جمال الدین ابراهیم طیبی نوشته شده و به نام فخرالدین احمد بن جمال الدین ابراهیم طیبی، شمس الحساب فخری نامیده شده است.



آشنایی با استاد ایرج افشار و خاطراتی از آن زنده‌یاد

سید احمد وکیلان*



سال‌ها سجدۀ صاحب‌نظران خواهد بود

سال‌ها بر زمینی که نشان کف پای تو بود

از این آشنایی کوتاه با استاد افشار سال‌ها گذشت، تا سال ۱۳۶۶ برای تقدیم نخستین کتابم، جلد دوم تمثیل و مثل^۱ به منزل استاد انجوی واقع در جمال‌آباد نیاوران^۲ رفتم که باز بخت با من یار بود و برای دومین بار سعادت دیدار استاد افشار دست داد. مجلدی از کتاب تمثیل و مثل را نیز به استاد افشار پیشکش کردم. استاد دقایقی به تورق کتاب پرداختند و احساس کردم برق شادی از چشمانشان درخشید. آن‌گاه مرا مورد محبت قرار دادند و گفتند: «کار بسیار خوبی است، هرگز پژوهش فرهنگ مردم را رها مکن». بی‌تردید این تشویق استاد افشار در ادامه کارهایم بی‌اثر نبوده است.

از آن روز ارادت بیشتری به استاد افشار پیدا کردم و هر زمانی که فرصت دست می‌داد به منزل ایشان یا اداره موقوفات دکتر محمود افشار می‌رفتم تا استاد را ببینم و از تازه‌های نشر موقوفات و کارهای ارزنده استاد افشار به‌ویژه مجله وزین/بندۀ آگاه شوم.

سال ۱۳۸۰ موفق به دریافت مجوز فصلنامه فرهنگ مردم شدم. گرچه پس از سال‌ها پژوهش در حوزه فرهنگ مردم و کسب دانش و تجربه در محضر استاد انجوی، خمیرمایه لازم برای انتشار چنین فصلنامه‌ای را یافته بودم، اما از آنجا که در حوزه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه جز سه شماره مجله به سردبیری دکتر بلوک‌باشی که پیش از انقلاب به چاپ رسیده

سابقه آشنایی من با استاد ایرج افشار به سال ۱۳۵۱ بازمی‌گردد. آن زمان جوانی بیست و پنج ساله بودم که افتخار همکاری با استاد انجوی را داشتم. در آن سال‌ها مرکز فرهنگ مردم در اداره رادیو ایران واقع در میدان ارک روبه‌روی کاخ گلستان بود. در انتهای راهرو دور و دراز وزارت «اطلاعات و انتشارات» سه اتاق به مرکز فرهنگ مردم اختصاص داشت. یکی از اتاق‌ها دفتر کار استاد انجوی بود. دور تا دور اتاق ویتترین‌هایی پر از اشیاء اهدایی مردم از سراسر ایران یا به عبارتی موزه کوچک مردم‌شناسی بود که نظر هر تازه‌واردی را جلب می‌کرد. استاد انجوی از فرهنگ‌یاران از راهرسیده شهرها و روستاها و مهمانان عالی‌قدرشان در همین اتاق پذیرایی می‌کرد.

آن روز فراموش‌نشدنی برای پرسشی در مورد یکی از اسناد ارسالی فرهنگ مردم به اتاق استاد انجوی رفتم. پس از سلام به استاد و مهمانشان پرسشم را مطرح کردم و پاسخ مناسب را گرفتم. سپس استاد انجوی مرا به مهمانشان معرفی کردند، آن‌گاه به معرفی استاد افشار پرداختند. من با نام استاد افشار و برخی از آثار ایشان آشنا بودم و می‌دانستم بنیان‌گذار کتابخانه ملی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هستند، اما تا آن زمان سعادت دیدارشان را نداشتم. آن روز از بخت بلند خود و آشنایی با استاد افشار بسیار خوشحال شدم.

ناگفته نماند استاد انجوی بیشتر مهمانانشان را که از ارباب فضل و دانش بودند به همکاری‌شان معرفی می‌کردند تا با فرهختگان ایران زمین آشنا شوند.

* سردبیر نشریه فرهنگ مردم

۱. جلد اول این اثر را استاد انجوی در سال ۱۳۵۲ توسط انتشارات امیرکبیر منتشر کرد.

۲. این خانه که از زمین آن وقفی بود، تنها ماترک استاد انجوی به حساب می‌آمد و بر اساس وصیت وی در سال ۱۳۸۴ به مرکز فرهنگ مردم اختصاص یافت، اما یکی دو سال است به سبب ریزش یکی از دیوارهای حیاط خانه بلااستفاده مانده است و معلوم نیست صدا و سیما برای آن چه تصمیمی دارد.



یکی از مراحل زندگی است؛ بگو بینم نشریه در چه حال است؟! با کمی مکث عرض کردم: «به لطف پروردگار و محبت شما خوب است.» آری استاد در هر حال و وضعیتی در اندیشه ارتقاء دانش جامعه بود و باور داشت هر ملتی از راه دانش به قله‌های بلند پیشرفت نائل می‌شود.

آخرین کلام آن که هنگامی که ویژه‌نامه شماره ۱ قاجار را در دست داشتیم، استاد افشار به سفر آمریکا که آخرین سفرشان بود رفته بودند. می‌دانستم که استاد افشار بزرگترین قاجارپژوه هستند به همین سبب برای آن که از دانش ایشان محروم نشویم یک ماه چاپ فصلنامه را به تعویق انداختیم و به محض آنکه اطلاع یافتیم استاد به ایران بازگشته‌اند با ایشان تماس گرفتیم و خواهش کردم مقاله‌ای در مورد فرهنگ و زندگی مردم در دوران قاجار مرحمت فرمایند. استاد افشار فرمودند: «به سبب بیماری هفته‌ای فرصت دهید تا بینم چه می‌شود.» این فرصت همان و راهی بیمارستان شدن همان. البته پیش از رفتن به بیمارستان مرا به رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران معرفی کردند تا از آلبوم عکس قاجارشان استفاده کنیم. گرچه در این شماره نتوانستیم از خرمن دانش آن دانشی مرد بهره ببریم، به یاری پروردگار شماره ۲ قاجار را به نوشته‌ها و تحقیقات آن سفر کرده اختصاص خواهیم داد.

اکنون بادلی آکنده از حسرت دهمین سال انتشار فصلنامه را نیز بی‌او آغاز می‌کنیم. روانش شاد و یاد و خاطره‌اش جاودان باد.

۱۳۹۰/۲/۲

عناوین مقاله‌های استاد افشار در فصلنامه فرهنگ مردم:

«هدایت و نظام گردآوری فرهنگ مردم ایران»، سال دوم، شماره ۱، صص ۱۰-۱۲.

«شاهزاده بقچه‌دار»، سال دوم، شماره ۱، صص ۱۱۱.

«فالنما»، شماره ۱۰، صص ۷۶-۸۱.

«هزار و یک شب در میان ما»، شماره (۱۱ و ۱۲)، صص ۱۵-۱۶.

«ظرافت آفته‌ها»، شماره ۱۶، صص ۵۰-۵۴.

«پنج نوشته درباره مزار فردوسی در دوره قاجار»، شماره ۲۴ و ۲۵، صص ۱۲۱-۱۲۴.

«یادمان الوند»، شماره ۲۶، صص ۳-۸.

«منظومه مشروطه»، شماره ۱۸، صص ۱۴۰-۱۵۰.

«ابدال‌شناسی»، شماره ۲۷ و ۲۸، صص ۳۲-۴۰.

«گلگشت نو» (آخرین سفر تحقیقاتی و ایران‌گردی استاد افشار)، شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۱۳۱-۱۶۲.



بود هیچ نمونه دیگری وجود نداشت، احساس کردم به پیری و دلیل راهی نیازمندم و یاد این بیت افتادم:

بی‌پیر مرو تو در خرابات

هر چند سکندر زمانی

با خود اندیشیدم که کدام پیر و راهنمایی در عرصه مطبوعات از استاد افشار داناتر و آگاه‌تر می‌توان یافت. بی‌درنگ خدمت ایشان رفتم و مقصود خویش را باز گفتم.

استاد افشار پس از کمی تأمل فرمودند: «بضاعت و توانایی‌ات چقدر است؟» عرض کردم: «دستانم خالی و جیب‌هایم بی‌پول است و تنها بضاعتم حقوق بازنشستگی است و یکی دو میلیون اندوخته.» استاد افشار بی‌هیچ تأملی گفتند: «از این کار منصرف شو، زیرا آنچه داری از کف خواهی داد.» عرض کردم: «شما می‌دانید که من سال‌ها در محضر استاد انجوی بودم و ایشان عقیده داشت فصلنامه فرهنگ مردم یکی از ضروریات فرهنگی برای جامعه در حال گذار است و متأسفانه خود فرصت چنین کاری را نیافت و اکنون این وظیفه بر عهده من است.» استاد افشار مجدداً به فکر فرو رفتند و سپس گفتند: «پس آنچه می‌گوییم آویزه گوش و بدان عمل کن، شاید موفق شوی.» سپس ادامه دادند: «باید هزینه‌های نشریه را به حداقل کاهش دهی، دفتر و دستک نداشته باشی و در خانه‌ات کار مجله را انجام دهی. بدون سپاه و لشکر و کارمند، همه کارها را خود و همسرت پیش ببرید. هرگز وجهی برای تهیه مقاله نپرداز، بلکه فصلنامه‌ات باید چنان جایگاهی داشته باشد که اساتید بی‌هیچ چشم‌داشتی مایل به چاپ مقاله‌شان باشند. شاید با این روش به جایی برسی و موفق شوی.» عرض کردم: «این روش مسبوق به سابقه می‌باشد؟»

استاد لبخندی زدند و گفتند: «بلی، مرحوم حبیب یغمایی و همسرش، مجله یغما را این‌طور پیش بردند.» آن روز خوشحال و راضی از حضور استاد افشار بازگشتم و تمام توصیه‌های ایشان را لحاظ کردم و هر گاه نیاز به مشورت داشتم از خرمن دانش و تجربه آن بزرگمرد بهره‌مند می‌شدم.

بی‌مناسبت نیست خاطره‌ای را که هیچ‌گاه فراموش نخواهم کرد و هنوز هم درک آن برایم مشکل است بازگویم. روز سوم درگذشت زنده‌یاد بابک افشار، که با او الفتی داشتم، به مجلس ختم برای تسلیت نزد استاد افشار رفتم. استاد با رویی باز بازوانم را فشردند و گفتند: «همه رفتنی هستیم و مرگ هم